

برف به سوگ نشسته

مؤلف

هانری ترویا

مترجم

ثمین پاکنژاد

بهار ۹۳

سرشناسه : تروایا، هانری، ۱۹۱۱-۲۰۰۷ م.

Troyat, Henri

عنوان و نام پدیدآور : برف به سوگ نشسته /مولف هانری ترویا ؛ مترجم ثمین پاکنژاد.

مشخصات نشر : تهران: طریق، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری : ۱۴۴ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۹۲۲۶۲-۴-۸

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

داشت : عنوان اصلی: La neige en deuil.

موضوع : داستانهای فرانسه - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده : پاکنژاد، ثمین، ۱۳۶۰ -، مترجم

رده بندی کنگره : PQ ۲۶۱۰ /۸ ب ۴ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۸۳۷ /۸۱۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۰۰۰۰۰۳



نام کتاب: برف به سوگ نشسته

مولف: هانری ترویا

مترجم: ثمین پاکنژاد

چاپ اول: بهار ۹۳

ناشر: انتشارات طریق

تلفن: ۰۲۱۷۷۵۱۶۰۰۰-۱ وب سایت: www.tarigh.com

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: گل آذین

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۶۵۰۰ تومان

ISBN: 978-964-92262-4-8

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۲۲۶۲-۴-۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

به نام خدا

هانری ترویا در سال ۱۹۱۱ در مسکو به دنیا آمد و در سال ۱۹۲۰ به فرانسه مهاجرت کرد، او یکی از بزرگترین نویسندگان معاصر فرانسه محسوب می‌شود و جایزه آکادمی زبان فرانسه را در سال ۱۹۵۰ از آن خود کرد.

ایزنی ودنی انسان ساده‌ای است، او زیرکی و توان ذهنی‌اش را در حادثه‌ای که در کوهستان برایش اتفاق افتاده بود، از دست داده است. از آن حادثه بعد این راهنمای کهنه‌کار کوهستان، به برادرش که شخصی مغرور و خودپسند و هوسران است، وابسته شده است.

زندگی او تا زمانی که هم‌ایمایی که از هند می‌آمد و در کوهستان سقوط کرد، به صورتی یخ‌راخت ادامه داشت تا این که ...

در این داستان برادری، قابل عشق و نفرت و جنون بخوبی ترسیم شده است و هانری ترویا علاوه بر این تقابل، زیبایی و شکوه کوهستان را نیز به تصویر می‌کشد. سبک نویسنده بیشتر توصیفی است و از کلمات پرباری برای این کار استفاده شده است. این نویسنده است، جملات پرمعنی و تأثیرگذاری را از زبان شخصیت اول داستان، بیان می‌دهد که این خود، هنر خاصی را می‌طلبد.

باید اذعان نمود که یافتن معادل فارسی برای اغلب کلمات به کار رفته در متن کاری بس دشوار بوده است که امید دارم در حد توان این کتاب را به شما علاقه‌مندان عزیز را فراهم نموده باشیم.

مترجم

صدای بعبعی طولانی از درهٔ کوچک که بیشهٔ یخ بسته چون مانعی آن را مخفی کرده بود، به هوا برخاست. گوسفندان از دور بوی انسان را حس کرده بودند. ایزایی وُدنِی* شروع به خندیدن کرد. او تک و تنها، با سری کشیده در باد و گونه‌هایی یخ‌زده بر سرعت قدم‌هایش افزود. جای پاهایش بر روی لایهٔ نازکی از برف که زمین را پوشانده بود، نقش می‌بست. او عجله داشت تا حیواناتش را ببیند که علی‌رغم تعداد اندکشان سُم‌هایی قوی و پشیمی خوب داشتند. آنها در بهار در دامنه‌های کوهستان رها شده، ولی تمام فصل گرما را آزاد بودند. ایزایی بعد از آوریل، هر ماه، پس از چهار ساعت پیاده‌روی صاف و سبک به آن بالاها می‌رفت تا گوسفندانش را بازبیند، آنها را بشمارد و خودش را دوباره به آنها بشناساند. گوسفندان در نبود ایزایی جای خود را بدستگاه طعم‌علف‌ها و یا وضعیت خاک، تغییر می‌دادند. ولی او هر بار آنها را به اسباب‌بازی می‌کرد در حالیکه دور تا دور میش بزرگ حلقه می‌زدند و بره‌های جدیدشان را به بدن انسان پا به فرار می‌گذاشتند.

حال، با رسیدن ماه نوامبر می‌بایست، ایزایی آنها را به اُغل برگرداند تا تمام فصل سرما را در آنجا بمانند و دو انگشت بزرگش را زیر زبان بُرد و برای اعلام حضورش، سوت بلند و رسایی کشید. بی‌قراری عاشقانه‌ایی ضربان قلبش را شدیدتر می‌کرد. [گویی] سوت بلند می‌رفت. با عبور از بیشهٔ یخ‌زده، خود را به کناره‌های برکه رساند. ایزایی سوتی بلند و لاغر، با استخوان‌بندی درشت، کفل‌هایی صاف و بالا تنه‌ای پهن بود و گویی در اثر جهش ناگهانی سنگ‌ها و ریشه‌ها از دل زمین سر برآورده است. شلواری از جنس بون‌واله* که در زیر زانو، جیب‌هایی پُف کرده داشت، پاهای بلندش را پوشانده بود. کُتی زبر و قهوه‌ایی از شانه‌هایش آویزان بود. سر لاغرش را که خطوطی واضح و پوستی همچون چرم ترک خورده داشت، بالا می‌گرفت. زیر ابروان آفتاب‌زده‌اش، چشمانی آبی و گرد، با

* Isaie Vaudagne

* Bonneval